

سماع و طریقه مولویه

اسماعیل حاکمی

طریقه مولوی که یکی از مهمترین طریقه‌های تصوف ایران است منسوب به مولانا جلال الدین بلخی شاعر و متفکر بزرگ ایرانی است و در اروپا از سایر فرق تصوف معروف‌تر است زیرا که بسیاری از جهانگردان اروپا در آسیای صغیر با ایشان آشنا شده و به خانقاه آنان در قونیه رفته‌اند. از آنجا که پیروان این طریقه به سماع اهمیت بسیار می‌دهند و در حال ذکر و وجد و نشاط دست می‌افشانند و پای می‌کوبند اروپائیان به ایشان (درویشان چرخ زن) یا درویشان رقصنده گفته‌اند.

این طریقه یکی از فروع طریقه کبروی یا کبر اوی یا ذهبی منسوب به عارف شهیر ایران نجم الدین ابوالجناب احمد بن عمر بن نجم خیوقی خوارزمی ملقب به طامته الکبری و معروف بنجم الدین کبری است که در شهر خیوه یا خیوق در ۵۴۰ ولادت یافته و در دهم جمادی الاولی ۶۱۸ در جنگ بامغولان در گرگانج خوارزم کشته شده است. این که اروپائیان باین طریقه درویشان چرخ زن و رقصنده گفته‌اند بدان جهت است که در حال ذکر و سماع پای راست خود را بر زمین استوار می‌کنند و بپانگ سازهای مختلف پیکر خویش را گرد آن می‌گردانند و دست افشانی می‌کنند. گفته‌اند که این روش را مولانا خود بایشان تلقین کرده است. دولت‌شاه سمرقندی در باب ملاقات مولانا با شمس تبریزی و مصاحبت همیشگی آنان می‌نویسد:

۱- مقدمه دیوان سلطان ولد بقلم استاد نفیسی چاپ تهران ص (دوازده).

«... شورو غوغا از موالی واصحاب برآمد که سروپا برهنه مبتدعی آمده و پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشییع زدندی و شیخ شمس - الدین از مولانا پنهانی بجانب تبریز گریخت و مولانا را سوزاشتیاق آن قطب دائره محبت در درون شعله زد و بی طاقت شد و بطرف تبریز آمد باز شیخ شمس - الدین را همراه بروم برد و مدتی دیگر روزگار در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات شیخ شمس الدین مشغول شدند ضروره شیخ شمس الدین نوبت عزیمت شام نمود و دو سال شیخ شمس الدین در نواحی شام بود و در آرزوی او مولانا می سوخت و قوالان را می فرمود تا سرود عاشقانه می گفتند و شب و روز بسماع مشغول بود و اکثر غزلیات که در دیوان مولانا مسطور است در فراق شمس - الدین گفته است و گویند در خانه مولانا ستونی بود چون غرق بحر محبت شدی دست در آن ستون زدی و بچرخ آمدی و اشعار پر شور می گفتی و مردم آن اشعار می نوشتند...»^۱

در مقدمه (ولد نامه) اثر منظوم سلطان ولد پسر مولانا چنین آمده :

«... مولوی یکجا اسیر عشق جذبه شمس الدین شد و هر چه داشت یکسو نهاد و یک رو بوی پیوست و زهد و خلوت و کرامت بی فروز بعشق نخوت سوز و وعظ و ارشاد و قیل و قال بشعر و رقص و سماع و حال مبدل گردید»^۲

در متن مثنوی (ولد نامه) تحت عنوان «استغراق مولانا قدسنا الله بسره - العزیز در عشق شمس الدین تبریزی عظم الله ذکروه و بیقرای و شور و جوش نمودن بیش از آنچه اول داشت» آمده :

روز و شب در سماع رقصان شد	بر زمین همچو چرخ گردان شد
بانگ و افغان او بعرض رسید	نالهایش را بزرگ و خرد شنید
سیم و زر را بمطربان می داد	هر چه بودش زخان و مان می داد
یک نفس بی سماع و رقص نبود	روز و شب لحظه ای نمی آسود
تا حدی که نماند قوالی مع علوم انسانی	کوز گفتن نکشت چون لالی
همه شان را گلو گرفت از بانگ	جمله بیزار گشته از زردانگ
همه گشتند خسته و رنجور	بی شرابی همه شده میخمر
گر بدی آن خماریان ز شراب	دفع گشتی یقین هم از می ناب
لیک بودند خسته از گفتن	وز فغان و سرود و ناخفتن
جان جمله بلب رسیده زرنج	بی تف نار دل پزیده زرنج

۱ - تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی ، چاپ تهران (خاور - ۱۳۳۸)

ص ۱۴۸ .

۲ - مقدمه ولد نامه بقلم استاد همایی ص ۵۰ .

غلغله او فتاده اندر شهر
کاین چنین قطب و مفتی اسلام
شورها می کند چو شیدا او
خلق از وی ز شرع و دین گشتند
حافظان جمله شعرخوان شده اند
پیر و برنا سماع باره شدند
ورد ایشان شدست بیت و غزل
عاشقی شد طریق و مذهبشان
کفر و اسلام نیست در رهشان
کارشان مستی است و بی خویشی
گفته منکر ز غایت انکار
جان و دین را شمرده کفر آن دون
هم بر او باز گردد این گفتار
با چنین مستی و چنان جوشش

شهر چه بلکه در زمانه و دهر
کوست اندر دو کون شیخ و امام
گاه پنهان و گه هویدا او
همگان عشق را رهین گشتند
بسوی مطربان روان شده اند
بر براق و لا سواره شدند
غیر از این نیستشان صلوة و عمل
غیر عشق است پیششان هذیان
شمس تبریز شد شهنشهان
ملت عشق هست بی کیشی
نیست بروفق شرع و دین این کار
عقل کل را نهاده نام جنون
چه زند پیش شیر نر گفتار
با چنان عشق و با چنان کوشش^۱

و مولانا پس از جستجوی بسیار و نو میدی از دیدار شمس :

بی سرو پا بیام و بر در او

بحر عشقش ازو بموج و بجوش^۲

مطربان را بخواند از سر او

می زد افغان قوی بیانگ و خروش

استاد فروزانفر نوشته اند^۳ : شمس الدین بمولانا چه آموخت و چه فسون

ساخت که چندان فریفته گشت و از همه چیز و همه کس صرف نظر کرد و در قمار محبت
نیز خود را در باخت بر ما مجهولست ولی کتب مناقب و آثار بر این متفق است که
مولانا بعد از این خلوت روش خود را بدل ساخت و بجای اقامه نماز و مجلس و عطف
بسماع نشست و چرخیدن و رقص بنیاد کرد و بجای قیل و قال مدرسه و جدال اهل
بحث گوش بنغمه جانسوز نی و ترانه دلنواز رباب نهاد . و با آنکه در آغاز کار و
پیش از آنکه ذره وار در شماع شمس رقصان شود سخت بنماز و روزه مولع بود
چنانکه هر سه روز یکبار روزه گشادی و شب تا بروز در نماز بودی و بسماع و
رقص در نیامده بود و در صورت عبادت و تقوی کمال حاصل میکرد و از تجلیات
الهی برخوردار می گشت .

چون آفتاب حقیقت شمس بر مشرق جان او تافت و عشق در دل مولانا کارگر
افتاد و شمس را براه نمائی برگزید باشارت او بسماع درآمد و بیش از آن حالات
و تجلیات که از پرهیز و زهد می دید در صورت سماع بر او جلوه گر گردید چنانکه
سلطان ولد در جزو سوم مثنوی ولدی گوید :

۱ - ولدنامه ، صفحات ۵۶ - ۵۷

۲ - ولدنامه بتصحیح استاد همایی ص ۶۱

۳ - رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین ، تألیف استاد

فروزانفر ص ۶۴

پیشتر از وصل شمس‌الدین زجان سال و مه پیوسته آن شاه‌گزین آن مقاماتش از آن ورزش رسید اندر آن مظهر بدش جلوه زحق چون که دعوت کرد اورا شمس‌دین چون در آمد در سماع از امر او شد سماعی مذهب و رایب درست

بود در طاعت ز روزان و شبان بود مشغول علوم زهد و دین با تقی و زهد ره را می‌برید هر دمی می‌برد از حق نوسبق در سماعی که بد آن پیشش گزین حال خود را دید صد چندان زهو از سماع اندر دلش صد باغ رست

افلاکی در شرح حال مولانا جلال‌الدین نوشته : «در آن غلیبات شور و سماع که مشهور عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می‌گذشت مگر آواز تقی ایشان بگوش مبارکش رسیده از خوشی آن ضرب شوری عجب در مولانا ظاهر شد و بچرخ درآمد . شیخ نعره زنان از دکان خود بیرون آمد و سردر قدم مولانا نهاده بیخود شد مولانا او را در چرخ گرفته شیخ از حضرتش امان خواست که مرا طاعت سماع خداوندگار نیست از آنکه از غایت ریاضت قوی ضعیف ترکیب شده‌ام همانا که بشاگردان دکان اشارت کرد که اصلا ایست کنند و دست از ضرب باز ندارند تا مولانا از سماع فارغ شد همچنان از وقت نماز ظهر تا نماز عصر مولانا در سماع بود از ناگاه گویندگان رسیدند و ابن غزل آغاز کردند ؛ یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی... ۱

و نیز راجع بوفات شیخ صلاح‌الدین زرکوب که خلیفه مولانا رومی بود و در حیات او در سنه ششصد و پنجاه و هفت درگذشت نوشته که بنا بوصیت خودش که خواسته بود آیین عزا در جنازه او بعمل نیاید بلکه چون از محنت خانه جهان رهایی یافته بعالم جاویدان اتصال می‌یابد با ساز و سماع او را بخاک بسیارند و «مولانا بیامد و سرمبارک را باز کرده نعره‌ها می‌زد و شورها می‌کرد و فرمود تا نقاره زنان و بشارت آوردند و از نفیر خلقان قیامت برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه می‌رفتند و جنازه شیخ را اصحاب کرام برگرفته بودند و خداوندگار تا تربت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان می‌رفت و در جوار سلطان‌العلماء بهاء ولد بعظمت تمام دفن کردند و ذلك غره شهر محرم‌المکرم سنه سبع و خمسين و سمانه» ۱

افلاکی در مناقب‌العارفین بارها بمجالس سماع مولانا اشاره کرده و یکجا شرح جالبی درین زمینه دارد و می‌گوید : «منقولست که روزی در مدرسه مبارک معانی می‌فرمود گفت : حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید می‌فرماید : (ان - انکر الاصوات لصوت الحمیر) از جمیع جانوران صوت زشت و مکروه را بدو منسوب کرده است . معلوم است یاران را که چه معنی دارد . یاران سر نهادند و ملتمس بیان آن شدند فرمود که سایر حیوانات را مخصوص ناله درودی و تسبیحی هست

۱ - نقل از (رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولوی) تألیف استاد

فروزانفر ص ۱۱۰ - دکتر غنی (تاریخ تصوف اسلام ج ۲ ص ۳۹۸)

که خالق و رازق خود بدان یاد می کنند چنانکه حنین شتر و شیروانین نخجیر و طنین مکس ودوی زنبور و غیرهم و بر آسمان ملائکه و روحانیون را تسبیحست و بنی آدم را تسبیح و تهلیل و انواع عبادات باطنی و بدنی غیر از خر بیچاره که در وقت معین بانگ می کند .

يك وقت آرزوی جماع کند . دوم دروقتی که گرسنه شود ... پس خردایماً بنده فرج و گلو است وهم چنان هر کسی که درجان او درد خدا و ناله عشقی نباشد و درسراو سودائی نبود عندالله تعالی کمتر از خراست . (اولئك كالانعام بل هم اضل)
نعوذ بالله منه .

دان که این نفس بهیمی نرخرست
گر ندانی ره هر آن چه خر بخواست
زیر او بودن ازو ننکین ترست
عکس آن کن خود بود آن راه راست

...منقولست که روزی حضرت مولانا با حمیع باران بسوی باغ چلبی حسام الدین می رفتند و آن روز خداوندگار بر خری سوار شده بود فرمود که مرکب از آن صالحین است و چندین پیغمبران خر سواری کرده اند چنانکه شیث و عزیز و مسیح و حضرت رسول ما صلی الله علیه و سلم (خر برهنه بر نشین ای بوالفضول خر برهنه نی که راکب شد رسول) مگر یار ربانی شهاب الدین گویند او بر خری سوار شده بود . از ناگاه خر او بانگی بر کشید شهاب الدین مذکور از سر غضب چند بار خر را بر سر بزد حضرت مولانا فرمود که حیوان بیچاره را چراش می زنی ؛ برای آنکه بارت می کشد شکری نکنی که تو راکبی و او مرکوب تست و نعوذ بالله اگر برعکس بودی چه خواستی کردن ؛ حالیا بانگ او از دو حال بیرون نیست ؛ یا برای گلوست یا برای فرج . درین کار جمیع خلق شریکند و پیوسته در کارند و تخم هوس درین می کارند . پس همه را بر سر باید زدن و سرزنش کردن . همانا که شهاب الدین نادم گشته و فرود آمد و سم خر را بوسیده نوازش کرد ، درین که آنچه در مناقب العارفين در این زمین آمده عقیده مولانا است تردیدی نیست زیرا که در دفتر چهارم مثنوی همین مطالب را چنین سروده است :

در حدیث آمد که یزدان مجید
يك گره را جمله عقل و علم وجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا
يك گروه دیگر از دانش تهی
او نبیند جز که اصطبل و علف
این سیوم هست آدمیزاد و بشر
نیم خر خود مایل سفلی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب
وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند
يك گروه مستغرق مطلق شدند
خلق عالم را سه گونه آفرید
آن فرشته است او نداند جز سجود
نور مطلق زنده از عشق خدا
همچو حیوان از علف در فر بهی
از شقاوت غافلست و از شرف
نیم او زافرشته و نیمیش خر
نیم دیگر مایل عقلی بود
وین بشر بادو مخالف در عذاب
آدمی شکلند و سه امت شدند
همچو عیسی با ملک ملحق شدند

نقش آدم لیک معنی جبرئیل
 از ریاضت رسته وز زهد و جماد
 قسم دیگر با خران ملحق شدند
 وصف جبریلی دریشان بود رفت
 مرده گردد شخص کوبی جان شود
 ز آنکه جانی کان ندارد هست پست
 او ز حیوانها فزونتر جان کند
 مکرو تلبیسی که او داند تنید
 جامهای زرکشی را یافتن
 خرده کاریهای علم هندسه
 که تعلق با همین دنیاستش
 این همه علم بنای آخرت
 علم راه حق و علم منزلش
 پس درین ترکیب حیوان لطیف
 نام کالانعام کرد آن قوم را
 روح حیوانی ندارد غیر نوم
 لاجرم اسفل بود از سافلین

رسته از خشم و هوا و قال و قیل
 گویا از آدمی او خود نژاد
 خشم محض و شهوت مطلق شدند
 تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت
 خرد شود چون جان او بی آن شود
 این سخن حق است و صوفی گفته است
 در جهان باریک کاریها کند
 آن ز حیوان دگر ناید پدید
 درها از قعر دریا یافتن
 یا نجوم و علم طب و فلسفه
 ره بهفتم آسمان برنیستش
 که عماد بود گاو و اشترست ...
 صاحب دل داند آنرا با دلش
 آفرید و کرد با دانش الیف
 ز آنکه نسبت کو بیقظه نوم را
 حشهای منعکس دارند قوم ...
 ترک او کن لاحب الافلین

از غزلیات مولانا جلال الدین برمی آید که بیشتر آنها را برای پای کوبی و دست افشانی سروده است زیرا که بیشتر آنها اوزان مسدس و مثنی و حالت مقطع ضربی دارد و بسیاری از آنها را تقطیع کرده است تا آهنگ پای کوبی و دست افشانی را نشان دهد از آنچه در مناقب العارفین هست چنین برمی آید که پیروان طریقه مولوی با طرق دیگر تصوف که با ایشان معاصر و مجاور بوده اند چندان رابطه ای نداشته اند زیرا که نامی از قادریان یعنی پیروان عبدالقادر گیلانی که در آن زمان در عراق و سوریه بسیار بوده اند و احترامی که صوفیه آن عصر بمحبی الدین بن - العربی داشته اند نیز در آن منعکس نشده است و حتی جایی که ذکری در آن کتاب از ابوالعباس احمد بن علی رفاعی پیشوای معروف طریقه رفاعی متولد در محرم ۵۰۰ یا رجب ۵۱۲ در ناحیه بصره و متوفی در ۲۲ جمادی الاخره ۵۷۸ در ناحیه واسط آمده است خرده گیریهایی درباره اش دیده می شود ، در همین کتاب چنین آمده است که حاجی بکتاش ولی بن سلطان ابراهیم بن موسی متولد در ۶۴۶ و متوفی در ۶۹۷ مؤسس طریقه بکتاشی که در آسیای صغیر و ترکیه و مصر پیروان بسیار دارد وقتی کسی را نزد مولویان فرستاده و از طریقه ایشان پرسشهایی کرده است تا از آن پیروی کند . اما در زمانهای بعد رقابت و گاهی نیز دشمنی بکتاشیان با مولویان در آسیای صغیر و ترکیه آشکار است و در تاریخ مکرر بدان اشاره کرده اند .

(ف . وهیسلوک) خاورشناس انگلیسی در کتابی که بعنوان عیسویت و اسلام

در زمان سلاطین تألیف کرده - و مرادش از سلاطین پادشاهان عثمانی است - ثابت کرده است که در شهر قونیه در زمانی که طریقه مولوی در آن پدید آمد نصاری نفوذ بسیار داشته‌اند و بهمین جهت طریقه مولوی توجهی بتعلیمات حکمت یونانی که نصارای آن سرزمین انتشار میداده‌اند داشته‌است . نکته جالبی که وی بدان متوجه شده این است که در مسجدی که سابقاً کلیسای (سن آمفیلو کیوس) در قونیه بوده است جایگاهی بوده که آنرا قبر افلاطون می‌دانسته‌اند و مسلمانان آن شهر بدان احترام می‌کرده‌اند و حدس زده است که شاید مولویان مؤسس این طریقه این اندیشه را نیر و داده‌اند تا مسلمانان و ترسایان آن شهر اشتراک عقیده‌ای با هم داشته باشند . حتی وی در بقعه‌ای که مرقد مولانا جلال‌الدین در آن هست دیده است که چگونه پیروان هر دو مذهب در بزرگداشت وی انبازند عقیده دیگر وی درین کتاب که در پذیرفتن آن تردیدست اینست که پادشاهان سلجوقی روم مولانا جلال‌الدین را تشویق کرده‌اند مسلک مشترک فلسفی در میان مسلمانان و نصارای آن سرزمین فراهم کند . تنها نکته‌ای که اندکی با این حدس سازگار است این است که در مناقب العارفین چندین بار باین نکته اشاره رفته است که چون مولانا در مجالس ذکر و سماع ، موسیقی و رقص را مجاز می‌دانسته است فقیهان روزگار این کار را ناپسند داشته‌اند و سماع و موسیقی را تقلیدی از مراسم دینی نصاری دانسته‌اند . نکته دیگری که در میان هست اینست که در زمانهای نزدیک بما که دولت عثمانی حکم کشتار ارمنیان را در آسیای صغیر داده است مولویان آن سرزمین ارمنیان را پناه داده و مانع از کشتار ایشان شده‌اند . اما این رفتار منحصر به پیروان طریقه مولوی نبوده است و همه متصوفه ایران در هر فرقه‌ای تصوف را بالاتر از هر دین و مذهب دانسته و پیروان ادیان و مذاهب مختلف را از هر جهت یکسان شمرده‌اند و برای هیچ فرقه‌ای برتری نسبت بفرقه دیگر قایل نبوده‌اند .

افلاکی در مناقب العارفین انتشار طریقه مولوی را نتیجه کوششهای بهاء‌الدین سلطان ولد و مبلغانی که وی با آسیای صغیر فرستاده دانسته است . بهاء‌الدین سلطان ولد خود در ولدنامه این معنی را تأیید کرده و درجایی که سخن از نشستن بجای پدر می‌کند می‌گوید :

در جهانی که نیستش جایی
بی‌وجود بشر بشهر عدم
بدر آورد طرفه گوهرها
زندگی داد جان و ایمان را
که زهی قطب پادشاه گزین
زاولیای گزیده واصل
می‌شود در جهان فرید از او
جاهلان را همی کند دانا
بر سر تربت پدر بسیار

بر سر تخت رفت بی پای
بی‌قدم رفت جان بسوی قدم
گشت غواص در چنان دریا
بر مریدان نثار کرد آن را
خلق حیران شدند و گفتند این
آنچه در عمرها شود حاصل
هر دمی بی‌برو مرید از او
گشت راه نهران از او پیدا
مدت هفت سال گفت اسرار

مشکلاتی که بسته بود گشاد

این چنین تحفه هیچ شیخ نهاد...

در زمان ابن بطوطه طریقه مولوی در خارج از قونیه در شهرهای دیگر آسیای صغیر هم پیروان داشته است^۱ در ۹۲۲ سلطان سلیم هنگامی که با ایران جنگ می کرده چون از شهر قونیه گذشته بتحریرک شیخ الاسلام دربار خود دستور داده است (مولوی خانه) قونیه را ویران کنند و هرچند که حکم نقص آن را داده است پیدا است که دربار عثمانی در آن زمان با طریقه مولوی سازگار نبوده است. در پایان قرن دهم بر عکس دربار عثمانی رعایت این طریقه را می کرده است. چنانکه در سال ۹۶۱ یکی از اعیان دربار عثمانی سیدعلی قیوران بقونیه رفته و در آنجا مرقد بهاءالدین ولد و مولانا جلال الدین و بهاءالدین سلطان ولد را زیارت کرده است و در آن زمان دستگاه مولویان رونق بسیار داشته است. در سال ۱۰۴۴ سلطان مراد چهارم خراج شهر قونیه را بجلیبی که پیشوای مولویان بوده بخشیده است. نخستین بار که اروپائیان بخانقاه قونیه رفته و ذکر از درویشان رقصنده کرده اند در زمان سلطان ابراهیم آل عثمان از ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۷ است. در آن زمان گذشته از قونیه عده کثیری از درویشان مولوی در استانبول هم بوده اند چنانکه یکی از مسافران اروپایی سه (مولوی خانه) درجه اول و یک تکیه درجه دوم در استانبول و اطراف آن دیده است. در میان مولوی خانه های درجه دوم مولوی خانه شمس تبریزی در قونیه و مولوی خانه های مدینه و دمشق و اورشلیم معروفتر بوده اند. برخی از مسافران اروپایی که بتکیه ها و خانقاه مولویان در ترکیه رفته اند اطلاعات جالبی درباره لباسها و عادات و رسوم ایشان بدست آورده اند.

کلاهی بر سر می گذاشتند که بآن سکه می گفتند خرقة بلند بی آستینی می پوشیدند که بآن (تثوره) می گفتند روی آن کلیجه ای آستین دار بنام (دسته گل) کمر بندی داشتند بنام (الف لام بند) و خرقای بهمین نام که بردوش می انداختند. در خانقاه شهر لوکاش در جزیره قبرس قبای کبودی در برداشتند و روی آن کلیجه ای که سبز رنگ بود می پوشیدند. در خانقاه قونیه در مجالس ذکر و سماع شش ساز می نواختند یعنی نی، بربط، طبل، دایره و دهل و کمانچه گاهی نیز تنها نی و کمانچه و دهل می زده اند.

در (مناقب العارفین) در شرح وقایع زمان مولانا جلال الدین مکرر ذکر از نی و کمانچه و دایره (دف) رفته است. ماهی دو بار مجالس ذکر و سماع داشته اند و پس از نماز مجلس تشکیل می داده اند.

در استانبول که مولویان تکیه های متعدد داشته اند مجالس سماع بیشتر بوده است تا از تکیه های دیگر مردم بآنجا بیایند. مرشد کل را در زمانهای اخیر

۱ - مراجعه شود به ، صفحه ۲۷۸ بعد ترجمه سفر نامه ابن بطوطه (آقای موحد).

بیشتر (خنکار) می نامیدند و پیداست که این کلمه تحریف عامیانه لفظ (خداوندگار) فارسی است که در همه اسناد این طریقه درباره مولانا هم بکار برده اند. در ضمن بوی حضرت پیرو چلی ملا و (عزیز افندی) هم خطاب می کرده اند. و رود بحلقه مولویان مراسم و آئین خاصی داشته است. می بایست تا هزار و یک روز کارهای پست را انجام دهند و این مدت را بچند چله تقسیم می کردند. پس از هزار و یکروز جامه مخصوص این طریقه را بایشان می پوشانیدند و هر یک را در حجره ای جا می دادند و ریاضتهایی برای او تعیین می کردند و می بایست منتظر موقمی بشوند که (حلولی) در ایشان پیدا شود. این حالت پس از ذکر و سماع و رقص و ریاضت پیش می آمد.

مرحوم حاج نایب الصدر معصوم علی شاه شیرازی در کتاب بسیار ممتع و استادانه خود طرائق الحقائق برین مطالبی که مسافران اروپائی روایت کرده اند مطالب دیگری افزوده است: بدین گونه:

«سلسله مولویه تا کنون در روم و شام و مصر و عرب و جزایر بحرالروم و دبار ایلی و قوم و عراق و عرب جاری و معمولست و در نزد خردو کلان و اعیان و دانا و نادان و حاجب و سلطان مقبولست و لباس خاص مخصوص درویشان آن سلسله است و تاج نمذ بی در، زیر سر گذارند و مشایخ ایشان عمامه ای نیز بر آن تاج بندند و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقه و ذکر جلی در میان ایشان متداول است و در آن هنگام نی و دف می زنند و در آن سلسله قانون است که چون خواهد کسی در آن طریقه در آید باید هزار و یکروز خدمت نماید. برین موجب: چهل روز خدمت چهار پایان کند و چهل یوم کناسی فقرا نماید و چهل یوم آبکشی و چهل یوم فراشی و چهل یوم هیزم کشی و چهل یوم طیاخی و چهل یوم حوایج از بازار آورد و چهل یوم خدمات مجلس درویشان و چهل یوم نظارت نماید بدین نسق تا مدت مقرر تمام شود و اگر چنانچه یکروز از آن خدمت ناقص گردد باید که خدمت را از سر گیرد و چون تمام کند آن کس را غسل توبه دهند و کسوه از سر کار خانقاه پوشانند و تلقین اسم جلاله برو کنند و حجره جهت آسایش و عبادت بوی دهند و طریق ریاضت و مجاهده تعلیم وی نمایند و آن کس بر آن قانون و قاعده مشغول شود تا آنکه صفایی در باطن او ظاهر گردد. ۱»

۱ - مراجعه شود بمقدمه دیوان سلطان ولد بقلم استاد نفیسی صفحات: دوازده - بیست و نه